

ساختار شکل‌گیری معنا در سوره کافرون به‌مثابه اثری ادبی از دیدگاه نظریه ساختارگرایی

۱- صادق خورشاشا* ۲- محمدهادی مرادی** ۳- حسام حاج مؤمن***

۱- استادیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران

۲- دانشیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران

۳- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۴/۰۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۲/۱۰)

چکیده

این مقاله می‌کوشد نظم حاکم بر کاربست عناصر زبانی در متن سوره کافرون را کشف کند. با این هدف، سؤال این است که متن سوره کافرون به‌مثابه یک اثر ادبی در قالب چه ساختار زبانی تنظیم شده است و معانی موجود در این متن، در چه ساختاری ارائه شده‌اند؟ برای پاسخ به این سؤال، متن سوره از دیدگاه نظریه ساختارگرایی، با استفاده از ایده تقابل‌های دوگانه و محورهای هم‌نشینی و جانشینی مطالعه می‌شود. روش مطالعه، تحلیلی-تطبیقی خواهد بود. در بخش اول، تحلیلی کاربردی از روش ساختارگرا برای مطالعه یک متن خاص ارائه می‌شود. در بخش دوم، سوره کافرون با تطبیق روشی که در بخش اول ارائه شده، تحلیل می‌گردد. در نتیجه این تحلیل، مشخص می‌شود که سوره کافرون بر اساس سه تقابل دوگانه اصلی، از سه سازه اصلی، و سازه دوم نیز بر اساس سه تقابل دوگانه فرعی از چهار سازه فرعی تشکیل شده است. یکی از این سازه‌های فرعی، عیناً دو بار در متن به کار رفته است که یک بار دلالت ایجابی و یک بار دلالت سلبی دارد. عناصر زبانی در متن به گونه‌ای تنظیم شده‌اند که سازه‌های سوره را همزمان از هم جدا می‌کنند و به یکدیگر پیوند می‌دهند تا از این طریق، ساختار کلی متن شکل بگیرد. این جدایی و پیوند هم در سطح معنایی سوره به طور عینی نمود دارد و هم در سطوح واجی و واژگانی و نحوی. این مطالعه با تحلیل ساختار سوره کافرون نشان می‌دهد که چگونه معانی مد نظر در سوره، از طریق روابط جانشینی و همنشینی میان سازه‌های سوره در چارچوبی منسجم ارائه شده‌اند.

واژگان کلیدی: ساختارگرایی، سوره کافرون، تقابل‌های دوگانه، همنشینی و جانشینی.

* E-mail: khurshasadegh@gmail.com

** E-mail: hadim29@gmail.com

*** E-mail: hesam.hajmomen@gmail.com (نویسنده مسئول)

مقدمه

در سنت مطالعات قرآنی، بررسی متن قرآن با رویکردهای ادبی و زبان‌شناختی با صبغه الهیاتی پیشینه‌ای دیرین دارد. صبغه الهیاتی در این رویکردها از آنجا نشأت می‌گیرد که این مطالعات عمدتاً یا اهداف تفسیری داشته‌اند و یا در راستای اثبات اعجاز قرآن به لحاظ بیانی کوشیده‌اند. اما به موازات رویکردهای الهیاتی می‌توان از رویکرد دیگری یاد کرد که با متن قرآن صرفاً به مثابه اثری ادبی رویارو می‌شود و فارغ از هدفی فراتر می‌کوشد ویژگی‌های هنری این متن را بشناسد. این رویکرد به معنای نفی جنبه دینی قرآن نیست و لزوم دیدگاه‌های الهیاتی را انکار نمی‌کند، بلکه در واقع، غایت مطالعه زبان‌شناختی در متن قرآن را صرفاً شناخت وجوه زبانی و ادبی آن قرار می‌دهد (ر.ک؛ میر، ۱۳۹۰: ۲۳). در این رویکرد، مبنای اصلی آن است که قرآن در کلیت خود، متن ادبی واحدی به‌شمار می‌رود. سپس تلاش می‌شود تا ساختار زبانی این متن ادبی تحلیل شود. از ویژگی‌های این رویکرد آن است که به روی نظریه‌های جدید در باب تحلیل زبان‌شناختی متن، باز است؛ زیرا هدف نظریه‌های زبان‌شناختی جدید در رویارویی با متون ادبی، صرفاً شناخت ویژگی‌های این متون به مثابه آثاری زبانی است. از جمله برجسته‌ترین این نظریه‌ها، نظریه ساختارگرایی است که در پی پیدایش دانش زبان‌شناسی نوین پدید آمده است. از آنجا که نظریه ساختارگرایی دیدگاه و روش خود را از دانش زبان‌شناسی به وام می‌گیرد، این نظریه را می‌توان چارچوبی کارآمد برای تحلیل یک متن ادبی دانست. بر این مبنا نوشتار حاضر بر یکی از سوره‌های قرآن به مثابه اثری ادبی تمرکز می‌کند تا ساختار زبانی آن را بر مبنای نظریه ساختارگرایی تحلیل کند.

۱. پردازش موضوع

متنی منتخب برای این تحلیل، سوره کافرون است. دلیل انتخاب آن است که سوره کافرون گرچه با شش آیه از سوره‌های کوتاه به‌شمار می‌رود، اما از ساختاری پیچیده برخوردار است. این وصف در این سوره، به‌ویژه در آیات دو تا پنج نمایان است. تکرار

واژگانی و کاربست واژه‌های هم‌ریشه در این آیات، جابه‌جایی واحدهای زبانی در الگوهای نحوی مشابه، تکرار یک جمله در آیات سه و پنج، و ایجاز و فشردگی جمله‌بندی‌ها ویژگی‌هایی هستند که این متن کوچک را در ساختاری پیچیده پدیدار ساخته‌اند. با این وصف، این جستار می‌کوشد نظم حاکم بر ساختار پیچیده این سوره را کشف کند و نحوه ارائه معانی در این ساختار را روشن سازد.

۲. پرسش پژوهش

بنا بر آنچه گذشت، می‌توان پرسش زیر را مطرح کرد:

سوره کافرون به مثابه یک اثر ادبی در چه ساختار زبانی تنظیم شده است و معانی موجود در این متن با چه شاکله‌ای ارائه شده‌اند؟

۳. فرضیه پژوهش

فرض اولیه پژوهش در باب پرسش مذکور این است که در سوره کافرون، واحدهای تشکیل‌دهنده متن در مجموعه‌ای از روابط معنا ساز با یکدیگر در تعامل قرار گرفته‌اند و متن را در قالب یک ساختار زبانی پدید آورده‌اند و این مجموعه روابط، طریقه ارائه معانی در سوره را نشان می‌دهند.

۴. روش پژوهش

روش این پژوهش، تحلیلی-تطبیقی است. در بخش تحلیلی، نظریه ساختارگرایی با رویکردی کاربردی تحلیل می‌شود تا روش کاربست این نظریه در تحلیل یک متن ادبی مشخص گردد. سپس در بخش تطبیقی، ساختار حاکم بر متن سوره کافرون تحلیل می‌شود.

۵. پیشینه پژوهش

درباره رویکردهای زبان‌شناختی در مطالعات قرآنی جدید، کتاب «مطالعه قرآن به منزله اثری ادبی» در آمدی بر رهیافت این پژوهش است. درباره تحلیل ساختاری از سوره‌های قرآن نیز می‌توان به مقاله «پیوند فرم و ساختار با محتوا در سوره مبارکه تکویر» اشاره کرد که بر جنبه موسیقایی متن تمرکز کرده است. مقاله «به سوی تفسیر مدرن سوره کهف» نیز از منظر روایت‌شناسی ساختارگرا سوره کهف را تحلیل کرده است. اما آنچه در پژوهش حاضر، جدید است، تمرکز بر سوره کافرون و استفاده از ایده‌های زبان‌شناسی ساختارگرا، به ویژه تقابل‌های دوگانه و محورهای جانشینی و همنشینی برای تحلیل ساختار شکل‌گیری معنا در این سوره است.

۶. تحلیل کاربردی از نظریه ساختارگرایی

۶-۱) نظریه ساختارگرایی

ساختارگرایی به عنوان نظریه‌ای نوین در مطالعات انسانی، میانه سده بیستم میلادی در فرانسه شکوفا شد (ر.ک؛ احمدی، ۱۳۸۱: ۱۴). این نظریه که پدیده‌های انسانی را در قالب نظام‌های متشکل از مجموعه روابط میان اجزاء بررسی می‌کند، در آرای فردینان دوسوسور (۱۸۵۷-۱۹۱۳ م.)، بنیان‌گذار زبان‌شناسی ساختاری، ریشه دارد. او زبان را نظامی انتزاعی می‌دانست که از مجموعه روابط میان عناصر زبانی ساخته شده است و کنش‌های زبانی را گفتارهایی می‌دانست که مطابق با قواعد حاکم بر نظام زبان تولید می‌شوند. بر اساس این تمایز، دوسوسور وظیفه زبان‌شناس را گذر از بررسی گفتارها به سوی کشف قواعد حاکم بر نظام زبان دانست. بعد از وی، پژوهشگران در دیگر حوزه‌های علوم انسانی ایده تمایز میان زبان و گفتار را گرفتند و در حوزه‌های مطالعاتی خود کوشیدند به ورای پدیده‌های موجود در هر حوزه گذر کنند تا به نظام قواعدی دست یابند که این پدیده‌ها را تولید می‌کنند (ر.ک؛ کالر، ۱۳۹۰: ۱۲۱). در رأس این پژوهشگران، کلود لوی استروس، مردم‌شناس فرانسوی در دهه ۱۹۵۰ میلادی، اصطلاح «ساختار» را متناظر با اصطلاح «نظام»

در تفکر دوسوسور پیش نهاد و این روش مطالعه را با اصطلاح «ساختارگرایی» معرفی کرد (ر.ک؛ همان: ۱۰۹ و علوی مقدم، ۱۳۷۷: ۱۸۷). پس از مردم‌شناسی، گروهی از منتقدان ادبی که عمدتاً خود زبان‌شناس بودند، با این استدلال که ادبیات، هنری کلامی است و بنابراین، ارتباط آن با ساختار زبان، ارتباطی کاملاً مسقیم است، ادبیات را مناسب‌ترین حوزه برای مطالعه ساختارگرا برشمردند (ر.ک؛ تایسن، ۱۳۸۷: ۳۴۱ و ژنت ۱۳۸۸: ۱۵۲). گرچه رویکرد زبان‌شناختی به مطالعه ادبیات پیش از آن در دهه ۱۹۲۰ میلادی در روسیه با نظریه فرمالیسم و در دهه ۱۹۳۰ در چک با مکتب زبان‌شناسی پراگ دنبال شده بود، اما رویکرد ساختارگرا در مطالعه ادبیات به معنای دقیق خود در دهه ۱۹۶۰ در فرانسه به اوج رسید؛ آن هم با پژوهش‌های زبان‌شناسان و منتقدان ادبی همچون رولان بارت، کلود برمون، ژرار ژنت و تزوتان تودوروف (ر.ک؛ موران، ۱۳۸۹: ۲۱۷). ساختارگرایان از پژوهش‌های فرمالیسم روسی و مکتب پراگ، به‌ویژه از آرای رومن یاکوبسن، بسیار بهره بردند، اما چارچوب نظری خود را اساساً بر مبنای زبان‌شناسی ساختاری دوسوسور بنا کردند (ر.ک؛ برسلر، ۱۳۸۹: ۱۳۱).

۲-۶) مبانی زبان‌شناسی ساختاری دوسوسور

دوسوسور در مطالعه زبان بر مطالعه عناصر زبان بر نظام درونی زبان تأکید داشت (ر.ک؛ دوسوسور، ۱۳۹۲: ۳۱ و کالر، ۱۳۹۰: ۳۳). او هر نشانه زبانی را متشکل از دال و مدلول می‌دید و معتقد بود رابطه میان این دو کاملاً اختیاری است و هیچ رابطه ذاتی میانشان وجود ندارد (ر.ک؛ دوسوسور، ۱۳۹۲: ۹۶ و کالر، ۱۳۹۰: ۲۳). دوسوسور معنای هر نشانه را به سبب تقابل آن با سایر نشانه‌ها تحلیل می‌کرد و برای نشانه‌ها هویتی تقابلی قائل بود. از این منظر، نشانه‌های زبانی نتیجه نظامی از تقابل‌ها و افتراق‌ها هستند که هم در جنبه آوایی نشانه‌ها کارکرد دارند (مثل افتراق میان «رود» و «جود»)، و هم در جنبه معنایی‌شان (مثل افتراق میان «رود» و «دریا») (ر.ک؛ دوسوسور، ۱۳۹۲: ۱۲۷ و ۱۷۴، و کالر، ۱۳۹۰: ۲۵ و ۵۰). او این ایده را در مطالعه واج‌ها اثبات کرد و نشان داد هر واج در شبکه روابطی که با واج‌های دیگر زبان دارد و بر اثر تفاوت‌هایی که با آن‌ها دارد، موجودیت می‌یابد. در ادامه،

او وجود و کارکرد همه نشانه‌های زبان در سطوح دیگر را نیز بر مبنای همین تقابل‌های دوتایی تحلیل کرد (ر.ک؛ دوسوسور، ۱۳۹۲: ۱۷۳ و کالر، ۱۳۹۰: ۱۰۰). سپس وی تحلیل کرد که نشانه‌های زبان با یکدیگر ترکیب می‌شوند تا واحدهای زبانی بزرگتر را بسازند. پس نظام زبان مبتنی بر سطوح مختلف ساخت است که این سطوح بسته به قواعد و اصول ترکیبی حاکم بر نظام زبان تعیین می‌شوند (ر.ک؛ دوسوسور، ۱۳۹۲: ۱۸۳ و کالر، ۱۳۹۰: ۵۴). دوسوسور با طرح تمایز میان زبان و گفتار، وظیفه زبان‌شناس را این دانست که واحدها و قواعد ترکیب در نظام یک زبان را کشف کند (ر.ک؛ دوسوسور، ۱۳۹۲: ۱۸۳ و کالر، ۱۳۹۰: ۵۴).

دوسوسور تأکید داشت که برای شناخت ارزش و عملکرد نشانه‌ها در نظام زبان، باید با رویکرد همزمانی، بر حضور نشانه‌ها در یک نظام زبانی در برهه زمانی مشخصی تمرکز کرد و بررسی تغییرات زبان در طول تاریخ را به زبان‌شناسی در زمانی سپرد (ر.ک؛ دوسوسور، ۱۳۹۲: ۳۸ و کالر، ۱۳۹۰: ۳۸). از نظر او، زبان‌شناس باید زبان را به مثابه نظامی حاضر و کاربردی مطالعه کند که متشکل از نشانه‌های متقابل و قواعد حاکم بر ترکیب نشانه‌هاست. بر این مبنای، او در نظام زبان دو نوع رابطه تعیین می‌کند: یکی رابطه متداعی یا رابطه جانشینی که به نشانه‌های متمایز موجودیت می‌بخشد و عناصری را پدید می‌آورند که می‌توانند در تولید گفتار جانشین یکدیگر شوند و دیگری رابطه مجاورت یا رابطه همنشینی که نشانه‌های زبانی را در پیوند با هم قرار می‌دهند و قواعد ترکیبی نظام زبان را می‌سازند. او نتیجه گرفت که کل نظام زبان را می‌توان در دو محور جانشینی و همنشینی تحلیل کرد که یکی نحوه حضور نشانه‌ها در نظام زبان را تبیین می‌کند و دیگری نحوه ترکیب آن‌ها را برای تولید گفتار (ر.ک؛ دوسوسور، ۱۳۹۲: ۱۷۶ و ۱۸۳، و کالر، ۱۳۹۰: ۵۳).

۳-۶) ساختارگرایی در ادبیات

ساختارگرایان ادبی با اقتباس از رویکرد درون‌زبانی دوسوسور، بر اتخاذ رویکرد درونی به نظام ادبیات تأکید می‌کنند و مسائل اجتماعی و روان‌شناختی و تاریخی را از حیطه کار

خود خارج می‌دانند. رویکرد درونی به ادبیات، به دنبال تأسیس یک نظریه زبان‌شناختی ویژه ادبیات است که رولان بارت آن را «علم ادبیات» و تزوتان تودوروف آن را «بوطیقای ادبیات» می‌نامد (ر.ک؛ هارلند، ۱۳۸۶: ۲۸۴). در این راستا، همچنان که زبان‌شناسی ساختارگرا می‌کوشد تا با تحلیل گفتارها قواعد حاکم بر نظام زبان را کشف کند، ساختارگرایان ادبی نیز با بررسی آثار ادبی می‌کوشند الگوها و طرح‌های فراگیری را که به ژانرهای ادبی شکل می‌دهند، کشف کنند تا نهایتاً نظام حاکم بر ادبیات را بشناسند (ر.ک؛ کالر، ۱۳۸۸: ۲۵ و احمدی، ۱۳۸۱: ۲۷۳).

ساختارگرایی ادبی در تحلیل عملی، یا به تحلیل بوطیقای ادبیات و کشف قراردادهای حاکم بر آن می‌پردازد و یا با تحلیل یک متن ادبی می‌کوشد نشان دهد چگونه قراردادهای بوطیقای، یک متن ادبی را پدیدار ساخته‌اند و شکل‌گیری معنی را در آن امکان‌پذیر ساخته‌اند. در تحلیل عملی نوع اول، بررسی بوطیقا نظر به پیکره‌ای مشخص از متون ادبی، غالباً یک ژانر ادبی، یا مجموعه آثار یک ادیب انجام می‌شود. از این طریق مشخص می‌شود که این ژانر به عنوان یکی از چارچوب‌های نظام ادبیات، از چه اجزاء و عناصری تشکیل می‌شود و الگوهای متنوعی که این عناصر را به طرق مختلف با هم ترکیب می‌کنند، کدامند. اما در تحلیل عملی از نوع دوم، نظام ساختی یک متن ادبی تحلیل می‌شود. همچنان که در زبان‌شناسی ساختاری، عناصر سازنده یک گفتار در ارتباط با یکدیگر کارکرد می‌یابند، در این سطح از تحلیل نیز اثر ادبی به مثابه نظامی در نظر گرفته می‌شود که عناصر آن در ارتباط با یکدیگر امکان تعریف می‌یابند (ر.ک؛ کالر، ۱۳۸۸: ۱۴۱). بنابراین، تحلیل‌گر ساختارگرا در این نوع مطالعه می‌کوشد عناصر یک اثر ادبی را تعیین کند و آنگاه نشان دهد که این عناصر بر اساس چه الگوهایی با هم ترکیب شده‌اند تا این اثر خاص شکل بگیرد. از آنجا که مقاله حاضر در نظر دارد ساختار یک متن خاص را بررسی کند، در ادامه بر مبانی تحلیل عملی از نوع دوم تمرکز می‌شود.

۴-۶) تحلیل ساختارگرای متن ادبی

در نگاه ساختارگرا، متن ادبی به مثابه گفتاری است که بر مبنای قواعد و الگوهای نظام ادبیات تولید شده است. بنابراین، هر اثر ادبی متشکل از نظامی جزئی است که مطابق با نظامی کلی شکل گرفته است. رولان بارت می‌نویسد: «اثر ادبی تصویری از ساختار را به نقد ساختارگرا ارائه می‌کند که منطقی کاملاً همانند با ساخت زبان دارد» (هارلند، ۱۳۸۶: ۲۷۳). به همین دلیل، ساختارگرایی در مواجهه با متن ادبی، توجه خود را معطوف به واحدهای سازنده متن و مناسبات میان آن‌ها می‌کند و نشان می‌دهد چگونه مجموعه‌ای از روابط میان واحدهای متن، شکل‌گیری معنا در متن را امکان‌پذیر ساخته‌اند. کشف ساختار متن، اولاً به کشف واحدهای سازنده آن و ثانیاً به کشف روابط میان این واحدها در نظامی منسجم منوط است.

برای کشف واحدهای سازنده متن از ایده تقابل‌های دوگانه استفاده می‌شود؛ زیرا واحدهای متن بر مبنای روابط متقابلی که با یکدیگر دارند، هویت می‌یابند. از این منظر، باید بنمایه‌های معنایی در متن را در تقابل با یکدیگر تعیین کرد تا ایده‌های کلی که موجب تولید معنا در متن شده‌اند، مشخص شوند. ایده تقابل‌های دوگانه نشان می‌دهد نظام دلالتی متن بر ساخته مجموعه‌ای از روابط متقابل میان ایده‌های متن است که به هر یک در تقابل با دیگری ارزش می‌دهند (ر. ک؛ بارت، ۱۳۷۰: ۳؛ سلدن، ۱۳۷۵: ۹۶ و شمیسا، ۱۳۸۳: ۱۸۲). در واقع، عناصر زبانی متن واحدهایی هستند که برای انتقال ایده‌های معنایی متقابل انتخاب شده‌اند و در نتیجه، تقابل موجود میان ایده‌ها در تقابل میان عناصر زبانی متن نمود می‌یابد.

برای کشف روابط میان عناصر متن، از ایده محورهای جانشینی و همنشینی استفاده می‌شود. در محور جانشینی، یک عنصر زبانی از میان دیگر عناصری که به‌طور بالقوه می‌توانند جانشین آن عنصر باشند، انتخاب می‌شود و در ساخت متن حضور می‌یابد. دلیل انتخاب هر عنصر زبانی از میان دیگر عناصر، کارکردش برای دلالت بر ایده‌هایی است که در متن مد نظر بوده‌اند. سپس عناصر منتخب با یکدیگر هم‌نشینی می‌شوند و از زنجیره همنشینی آن‌ها ساخت متن شکل می‌گیرد. در واقع، تعامل این عناصر، تعامل ایده‌های متن

را نشان می‌دهند که در ترکیب با یکدیگر نظام معنایی متن را می‌سازند. وقتی الگوهای تعامل میان عناصر متن تعیین شوند، از این تعاملات همبسته، ساختار متن در کلیت خود مشخص می‌گردد. در این روال، باید قواعدی را کشف کرد و بررسی کرد که واحدهای سازنده را تنظیم کرده‌اند و اینکه همنشینی واحدها به‌طور طبقه‌ای چگونه به ساخت سطوح بالاتر می‌انجامد تا نهایتاً بالاترین سطح از ساختار، یعنی متن شکل بگیرد. نحوه شکل‌گیری معنا در متن را کشف روابط میان عناصر متن مشخص می‌سازد، نه کشف عناصر متن به‌طور منفرد (ر.ک؛ ایگلتون، ۱۳۹۰: ۱۳۰).

۷. تحلیل ساختار سوره کافرون

۷-۱) مدخل

برای تحلیل سوره کافرون باید ابتدا دو مطلب را متذکر شد. مطلب اول اینکه هدف از این تحلیل، کشف نظامی از مجموعه روابط میان واحدهای متن است که نشان می‌دهند معنا در این سوره چگونه تولید شده است. از این منظر، وجود معنا در سوره مسلم است، اما باید مشخص شود عناصر زبانی در چارچوب چه تعاملی معنای موجود در متن را به وجود آورده‌اند. بنابراین، هدف از تحلیل ساختارگرا، کشف و یا تفسیر معنای متن نیست، بلکه تعیین بنمایه‌های معنایی اصلی در آن است که عناصر زبانی بر مبنای آن‌ها درون متن فعال شده‌اند و با یکدیگر در ارتباط قرار گرفته‌اند و متن را تشکیل داده‌اند. این هدف وجه تمایز دیدگاه ساختارگرا با دیدگاه‌های زبان‌شناختی سنتی است که می‌خواهند از طریق تحلیل کارکرد عناصر زبانی در متن، به معنای متن برسند. از دیدگاه سنتی، پرسش اصلی این است که سوره چه معنایی می‌دهد؟ اما در دیدگاه ساختارگرا، پرسش اصلی این است که معنای موجود در سوره چگونه در ساختار یک متن تولید شده است؟ (درباره این تفاوت، ر.ک؛ احمدی، ۱۳۸۸: ۲۸۴). همچنین، تحلیل ساختارگرا به دنبال ارزیابی متن به مثابه اثری خوب یا بد نیست. این نکته نیز وجه تمایز دیدگاه ساختارگرا با دیدگاه‌های زبان‌شناختی در نقد ادبی است که می‌کوشند از طریق تحلیل کارکرد عناصر زبانی در متن، ارزش ادبی آن را ارزیابی کنند (ر.ک؛ برسلر، ۱۳۸۹: ۱۳۷).

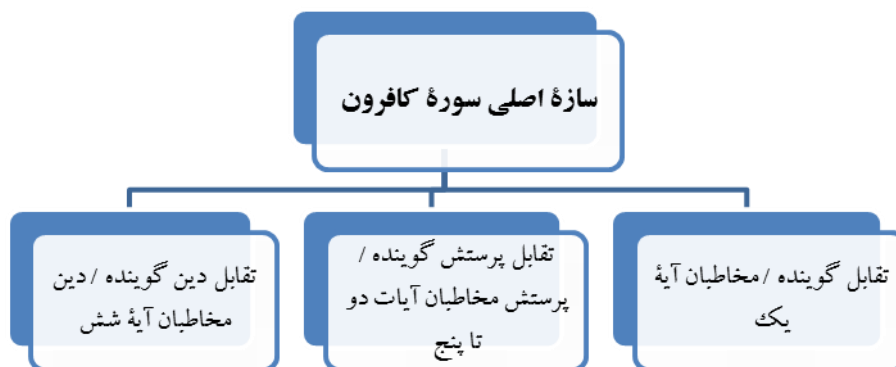
مطلب دوم اینکه هدف نهایی در نظریه ساختارگرایی، کشف ساختار حاکم بر پیکره‌ای همگرا از متون ادبی در یک ژانر خاص است که نحوه ظهور هر یک از متون را بر اساس الگوهای جاری در ساختار آن پیکره تبیین می‌کند (ر.ک؛ تایسن، ۱۳۸۷: ۳۳۶). بنابراین، الگوهای سازنده سوره کافرون را باید تابعی از الگوهای جاری در ساختاری جامع، مثلاً ساختار پیکره‌ای از سوره‌های مکی در نظر گرفت. طبعاً تحلیل ساختار چنین پیکره‌ای، بحثی بسیار مفصل‌تر از این نوشتار می‌طلبد، اما چون دلالت معنایی هر متن ادبی در ساختاری از الگوهای نظم‌دهنده شکل می‌گیرد، از تحلیل تطبیقی که در ادامه می‌آید، می‌توان به الگوهای نظم‌دهنده در متن سوره کافرون رسید و نحوه شکل‌گیری معنا را در آن تبیین کرد. از این دیدگاه، می‌توان وجود ساختاری جامع را در ورای متن این سوره مفروض دانست که الگوهای سازنده این سوره تابعی از الگوهای جاری در آن ساختار جامع هستند. بنابراین، همان‌گونه که در روند تحلیلی از جزء به کل می‌توان اجزای سازنده سوره کافرون را تعیین کرد و با بررسی تعاملات آنها به ساختار کلی سوره رسید، با همین روند می‌توان پیکره‌ای از سوره‌های مکی را به تحلیل گذاشت و نتایج حاصل از تحلیل هر سوره را به مثابه اجزایی در نظر گرفت که ساختار کلی تری را در قالب مجموعه سوره‌های مکی تشکیل می‌دهند. بر این مبنا، نتایجی که از تحلیل این سوره به دست می‌آیند، می‌توانند در پژوهشی فراگیر، به عنوان داده‌های اولیه برای دستیابی به الگوهای حاکم بر ساختار سوره‌های مکی مورد استفاده قرار گیرند.

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ * لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ * وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ * وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدْتُمْ * وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ * لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ﴾
(الکافرون / ۱-۶).

۲-۷) واحدهای معنایی اصلی در ساختار سوره کافرون

برای یافتن واحدهای معنایی اصلی که ساختار متن را در تعامل با هم تشکیل داده‌اند، باید در متن به دنبال آن دسته از واحدهای معنایی بود که در تقابل با یکدیگر قرار دارند. با قرائت متن، آیه اول را متشکل از فعل امر «قُلْ» و ندای «یا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» می‌یابیم. پس آیه

نخست از تقابل «گوینده/ مخاطبان کافر» تشکیل شده است. آیات دو و چهار می‌گویند پرستش گوینده از نوع پرستش مخاطبان کافر نیست و متقابلاً آیات سه و پنج می‌گویند پرستش مخاطبان کافر از نوع پرستش گوینده نیست. پس آیات دو تا پنج از تقابل «پرستش گوینده/ پرستش کافران» تشکیل شده‌اند. آیه شش می‌گوید دین مخاطبان کافر از دین گوینده جداست. پس آیه شش از تقابل «دین گوینده/ دین کافران» تشکیل شده است. بنابراین، سوره بر سه تقابل دو گانه بنیان گرفته است که سوره را در سه سازه اصلی تنظیم کرده‌اند. این سه سازه عبارتند از: ۱- آیه نخست: تقابل «گوینده/مخاطبان کافر». ۲- آیات دو تا پنج: تقابل «پرستش گوینده/ پرستش مخاطبان کافر». ۳- آیه شش: تقابل «دین گوینده/ دین مخاطبان کافر». این سه تقابل، همان ایده‌های معنایی اصلی در سوره هستند.



از آنجا که تقابل «گوینده/ مخاطبان» که سازه اول را شکل داده است، در دو سازه دیگر نیز جریان دارد. این تقابل، تقابل اصلی سوره است. اما دو واحد سازنده این تقابل با هم تفاوتی دارند: واحد دوم، یعنی «مخاطبان» به صفت «کافران» متّصف شده، اما واحد اول، یعنی «گوینده» وصفی ندارد. چون کلّ متن بر تقابل این دو واحد دلالت دارد، در ساختار متن می‌توان واحد «گوینده» را به صفتی متّصف دانست که در تقابل با وصف «کافر» قرار می‌گیرد. ابن منظور در *لسان‌العرب* ذیل ماده «کفر» می‌گوید: «کفر نقیض ایمان است» (ابن منظور، بی تا، ج ۵: ۱۴۴). در ماده «أمن» نیز می‌گوید: «ایمان، ضدّ کفر است» (همان، ج ۱۳: ۲۱). پس گرچه واحد «گوینده» در متن وصفی ندارد، اما ساختار سوره

دلالت دارد که «گوینده» متصف به صفت «مؤمن» است. در نتیجه، تقابل دو گانه اصلی در سوره، تقابل «گوینده مؤمن / مخاطبان کافر» است.

چون تقابلهای دو گانه متن در عناصر زبانی ظاهر می‌شوند، عناصر زبانی در سوره به‌طور عینی ساختار متن را دقیقاً به سه سازه مذکور تقسیم کرده‌اند و همزمان آن‌ها را از هم تفکیک و با هم ترکیب کرده‌اند. این تفکیک و ترکیب در نظام توزیع واج‌ها، واژه‌ها و جمله‌ها مشخص است: ۱- تفکیک در سطح نحوی: سازه اول متشکل از فعل امر و نداست. در سازه دوم، همه آیات متشکل از جملات منفی هستند و سازه سوم، متشکل از دو جمله اسمیه است. در سطح نحوی، سازه‌های دوم و سوم مقول قول برای فعل «قُل» در سازه اول هستند و بدین گونه هر سه سازه با هم پیوند یافته‌اند. ۲- تفکیک در سطح واژگانی: سازه اول از واژه‌های خاص خود تشکیل شده است. در سازه دوم، همه آیات در واژه‌های «لا»، «ما» و ریشه «عَبَدَ» شریک هستند. سازه سوم نیز از واژه‌های خاص خود تشکیل شده است. البته سازه‌های دوم و سوم در حرف «واو» شریک هستند، اما «واو» در سازه دوم در آغاز آیات آمده است و در سازه سوم در میان آیه. ترکیب در سطح واژگانی: اشتراک در مرجع دلالت واژه‌ها هر سه سازه را به هم پیوند داده است: ضمیر مستتر در فعل امر و واژه «کافرون» در سازه اول، ضمائر متکلم و مخاطب مرفوع در سازه دوم، و ضمائر متکلم و مخاطب مجرور در سازه سوم، همگی در دلالت خود مرجع‌های مشترک دارند. ۳- تفکیک در سطح واجی: صامت «ی» فقط در سازه اول آمده است. صامتهای «ع، ب، د، ت» فقط در سازه دوم آمده‌اند و مصوت کشیده «ی» فقط در سازه سوم آمده است. ترکیب در سطح واجی: صامت «أ» و مصوت کشیده «ا» فقط در سازه‌های اول و دوم آمده‌اند. صامت «م» فقط در سازه‌های دوم و سوم آمده است، صامت «ک» فقط در سازه‌های اول و سوم ذکر شده است و نهایتاً صامتهای «ل» و «ن» در هر سه سازه آمده‌اند. بنابراین، نظام واجی، واژگانی و نحوی در ساختار سوره، سه سازه‌ای را که از سه تقابل تشکیل شده‌اند، از هم جدا کرده، به هم پیوند داده است. پس از تعیین واحدهای معنایی اصلی در قالب سه تقابل دو گانه در سه سازه مستقل و پیوسته، باید نحوه تعامل این واحدهای معنایی برای تشکیل متن تحلیل شود.

۳-۷) ترکیب واحدهای معنایی در همنشینی عناصر متن

مطالعه رابطه معنایی میان سه سازه نشان می‌دهد که سازه اول در متن مقدمه‌سازی می‌کند؛ یعنی گوینده باید پیامی به مخاطبان کافر بدهد. سازه دوم پیام را بیان می‌کند: پرستش گوینده از پرستش مخاطبان جداست. سازه سوم نتیجه‌گیری می‌کند: دین مخاطبان از دین گوینده جداست. بنابراین، ساختار سوره کافرون در دلالتی کلی این‌گونه خلاصه می‌شود: «گوینده پیامی را به مخاطبان کافر می‌دهد». اینکه «پرستش گوینده از پرستش مخاطبان کافر جداست». بنابراین «دین مخاطبان کافر از دین گوینده جداست»؛ به عبارت دیگر، سازه اول (مقدمه) + سازه دوم (پیام) + سازه سوم (نتیجه‌گیری) است. اکنون می‌توان نحوه انتخاب و ترکیب عناصر زبانی در سوره را در محورهای جانشینی و همنشینی بررسی کرد تا مشخص شود عناصر زبانی در متن چگونه ایده‌های متن را با هم ترکیب کرده‌اند.

در سازه اول (آیه ۱)، فعل «قُلْ» و اسم «الکافرون» از روی محور جانشینی زبان انتخاب شده‌اند. انتخاب فعل امر «قُلْ» نشان می‌دهد واحد «گوینده» در متن به‌عنوان فردی مأمور تعریف می‌شود که صرفاً ناقل پیام است. انتخاب واژه «الکافرون» نیز نشان می‌دهد که واحد «مخاطبان» در متن به عنوان افراد متّصف به «کافر» تعریف می‌شوند. پس همه عناصر مربوط به «مخاطبان» در کل متن، در پرتو مفهوم «کفر» تعریف می‌شوند و چون ساختار متن در تقابل با «کافر»، صفت «مؤمن» را برای «گوینده» تعیین می‌کند، پس همه عناصر مربوط به «گوینده» در متن، در پرتو مفهوم «ایمان» تعریف می‌شوند.

سازه دوم (آیات ۲-۵) با فعل «لَا أَعْبُدُ» از ریشه «عَبَد» در ارجاع به گوینده آغاز می‌شود. سپس همین ریشه در بقیه آیات تکرار می‌شود (عَابِدُونَ، أَعْبُدُ، عَبِدْ، عَبِدْتُمْ، عَابِدُونَ، أَعْبُدْ) که یا باز به گوینده ارجاع دارند و یا به مخاطبان. انتخاب این ریشه در متن نشان می‌دهد که گوینده و مخاطبان هر دو صرفاً به سبب نوع پرستش خود در متن مد نظر هستند؛ یعنی ساختار متن می‌خواهد گوینده مؤمن را صرفاً نظر به نوع پرستشی که دارد، در تقابل با مخاطبان کافر قرار دهد. با افزودن مفهوم «کفر» به «پرستش مخاطبان»، و مفهوم «ایمان» به «پرستش گوینده» مشخص می‌شود که متن پرستش مبتنی بر ایمان را در تقابل با پرستش

مبتنی بر کفر قرار می‌دهد. نحوه همنشینی مشتقات «عبد» نشان می‌دهد که در هر یک از آیه‌های دو تا پنج، یک واژه مشتق از این ریشه در ارجاع به گوینده با یک واژه از این ریشه در ارجاع به مخاطبان هم‌نشین شده‌اند. الگوی این همنشینی چنین است: «۲. گوینده + مخاطبان، ۳. مخاطبان + گوینده، ۴. گوینده + مخاطبان، ۵. مخاطبان + گوینده». پس میان آیات دو و چهار از یک سو و آیات ۳ و ۵ از سوی دیگر، تناظری در همنشینی واحدها برقرار است. اینکه پرستش گوینده دو بار در تقابل با پرستش مخاطبان، و پرستش مخاطبان دو بار در تقابل با پرستش گوینده قرار گرفته، دلالت دارد که متن با جابه‌جایی جایگاه واحدها در تکراری منظم، بر قاطعیت تقابل میان دو نوع پرستش تأکید دارد. علاوه بر این، چون در سازه قبلی (آیه ۱) همنشینی واحدها به صورت «گوینده + مخاطبان» بوده، پس تناظر در همنشینی واحدها، سازه اول را به ابتدای سازه دوم وصل کرده است.

در سازه سوم (آیه ۶) واژه «دین» یک بار به مخاطبان نسبت داده شده است و یک بار به گوینده. انتخاب واژه «دین» در بخش نتیجه‌گیری نشان می‌دهد که در متن، پرستش مؤمنانه و پرستش کافران در مقام یک دین مد نظر هستند که جدایی آن‌ها نتیجه پیام در متن است، به ویژه «لکم» بر «دینکم» و «لی» بر «دین» مقدم شده‌اند تا هر یک از این دو، دین را به واحد مربوط به خود اختصاص دهند و از دیگری جدا کنند. در این سازه، واحدها در الگوی «مخاطبان + گوینده» هم‌نشین شده‌اند. پس تناظر در همنشینی واحدها، سازه سوم را به انتهای سازه دوم وصل کرده است. به علاوه، الگوی «مخاطبان + گوینده» در آیه شش، برعکس الگوی «گوینده + مخاطبان» در آیه اول است. پس همان‌گونه که متن با واحد مربوط به گوینده آغاز می‌شود، با واحد مربوط به گوینده نیز به پایان می‌رسد. چون ساختار متن نشان می‌دهد که واژه «دین» در پایان آیه ششم مربوط به گوینده است، پس ضمیر متکلم وحده «سی» از آخر این واژه حذف شده است، بدون اینکه نیازی به ذکر آن باشد. الگوهای همنشینی دو واحد معنایی «گوینده + مخاطبان»، عناصر زبانی متن را برای دلالت بر ایده‌های متن در ساختاری متقارن تنظیم کرده‌اند:

مشابه					
مشابه		برعکس	برعکس		مشابه
لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَّ دِينِ (۶)	وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (۵)	وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ (۴)	وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (۳)	لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ (۲)	قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ (۱)
برعکس					

اما چون سازه دوم از آیات دو تا پنج تشکیل شده، می‌توان این چهار آیه را سازه‌های فرعی سوره دانست؛ زیرا در مجموعه خود، یک سازه اصلی را تشکیل داده‌اند و تقابل «پرستش‌گوینده / پرستش‌مخاطبان» را پوشش داده‌اند. بنابراین، در ادامه، ساختار درونی سازه دوم تحلیل می‌شود.

۷-۴) واحدهای معنایی فرعی و مناسبات آن‌ها در سازه دوم

﴿لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ * وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ * وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ * وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ﴾ (الکافرون / ۲-۶).

برای تعیین واحدهای سازنده این سازه، باز باید واحدهای متقابل را یافت. واحدهای این سازه خود از سه تقابل دوگانه تشکیل شده‌اند: «نفی / اثبات»، «حدوث / ثبوت»، «ماضی / مضارع». این سه تقابل، تقابلهای فرعی متن هستند که جزئیاتی اثرگذار را به تقابل اصلی «پرستش‌گوینده / پرستش‌مخاطبان» اضافه کرده‌اند.

۷-۴-۱) تقابل فرعی اول: «نفی / اثبات»

هر یک از چهار آیه در سازه دوم با یک ساخت منفی دال بر «پرستیدن» شروع شده است و با یک ساخت مثبت دال بر «پرستیدن» به پایان رسیده است. پس نخستین تقابل دوگانه که سازه دوم را شکل داده، تقابل «نفی / اثبات» است. این تقابل بر تقابل نحوی میان

جمله‌های مثبت و منفی مبتنی است. در جمله مثبت، اسناد مسند به مسندِ اِلیه اثبات می‌شود، اما در جمله منفی، اسناد مسند به مسندِ اِلیه نفی می‌شود.

بر مبنای این تقابل، نحوه ترکیب واحدهای معنایی در سازه دوم چنین تحلیل می‌شود: الگوی همنشینی ساخت‌های منفی با ساخت‌های مثبت در این سازه نشان می‌دهد که گوینده در آیه‌های دو و چهار، پرستشی را از خود نفی می‌کند که آن را برای کافران اثبات می‌کند: «لَا أَعْبُدُ/ مَا تَعْبُدُونَ» و «لَا أَنَا عَبِدُ/ مَا عَبِدْتُمْ». در آیه‌های سه و پنج نیز پرستشی را از کافران نفی می‌کند که آن را برای خود اثبات می‌کند: «لَا أَنْتُمْ عَبِدُونَ/ مَا أَعْبُدُ» و «لَا أَنْتُمْ عَبِدُونَ/ مَا أَعْبُدُ». به این ترتیب، گوینده دو بار نوع پرستش کافران را از نوع پرستش خود و دو بار نوع پرستش خود را از نوع پرستش کافران جدا کرده است. بنابراین، تقابل اصلی «پرستش گوینده/ پرستش مخاطبان» در سازه دوم، اساساً از طریق تقابل فرعی «نفی/ اثبات» به وجود آمده است.

۷-۴-۲) تقابل فرعی دوم: «ثبوت/ حدوث»

در اسلوب نفی در آغاز چهار آیه، دو نوع مسند به کار رفته است: مسند فعلی و مسند اسمی. این نکته دومین تقابل دوگانه فرعی را تشکیل می‌دهد: تقابل «ثبوت/ حدوث»؛ زیرا در زبان عربی، مسند فعلی بر «حدوث» یک کنش از سوی مسندِ اِلیه در زمانی مشخص دلالت دارد، اما مسند اسمی بر «ثبوت» صفت در مسندِ اِلیه، فارغ از هر وجه زمانی دلالت دارد (ر.ک؛ السامرائی، ۲۰۰۷م. ج ۱: ۱۵). بر مبنای این تقابل، نحوه ترکیب واحدهای معنایی در سازه دوم چنین تحلیل می‌شود: گوینده در آیه دو با مسند فعلی در «لَا أَعْبُدُ» می‌گوید در آینده، وقوع کنش پرستش به سبک شما (کافران) از سوی من منتفی است و در آیه چهار با مسند اسمی در «لَا أَنَا عَبِدُ» می‌گوید فارغ از هر وجه زمانی، وجود صفت پرستندگی به سبک شما در وجود من منتفی است. از سوی دیگر، در آیه سه، با مسند اسمی در «لَا أَنْتُمْ عَبِدُونَ» می‌گوید فارغ از هر وجه زمانی، صفت پرستندگی به سبک من در وجود شما منتفی است، چون گوینده قبلاً هم کنش پرستش به سبک کافران را و هم صفت پرستندگی به سبک آن‌ها را در وجود خود منتفی کرده، انتظار می‌رود وقتی در آیه

سه، صفت پرستندگی به سبک خود را در وجود کافران منتفی کرده، در آیه پنج متقابلاً وقوع فعل پرستش به سبک خود را در زمان آینده نیز از کافران منتفی کند و بگوید: «وَلَا تَعْبُدُونَ». اما در آیه پنج، ناگهان دوباره فرموده است: «وَكَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ»؛ به عبارتی، باز صفت پرستندگی را نفی کرده است و این‌گونه یک انتظار ساختاری را شکسته است، چون وقوع فعل پرستش به سبک خود را در آینده از کافران نفی نکرده است. این انتظارشکنی نشان می‌دهد که گوینده در ساختار متن می‌گوید امکان اینکه شما در زمان آینده به سبک پرستش من رو بیاورید، منتفی نیست و مسئله این است که شما صفت پرستندگی به سبک من را در وجود خود ندارید. بر این اساس، ساختار سوره در آیه پنجم به عبارت «وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ» معنایی بیشتر از معنای لفظی این عبارت در آیه سه افزوده که می‌توانیم آن را معنای ساختاری عبارت در نظر بگیریم؛ زیرا به لحاظ ساختار این عبارت در آیه پنجم، خواسته عبارت «وَلَا تَعْبُدُونَ» را در متن کنار بگذارد. در مجموع، تقابل فرعی «ثبوت / حدوث» معنای پرستش را به مثابه کنشی زمانمند و نیز به مثابه صفتی ثابت توسعه داده است و معنای جزئی مذکور را به تقابل اصلی «پرستش گوینده / پرستش مخاطبان» افزوده است.

۷-۴-۳) تقابل فرعی سوم: «مضارع / ماضی»

در اسلوب اثبات در پایان چهار آیه، دو نوع فعل به کار رفته است: فعل مضارع و فعل ماضی. این نکته، دومین تقابل دوگانه فرعی را تشکیل می‌دهد: تقابل «مضارع / ماضی». فعل ماضی در زبان عربی بر زمان گذشته دلالت دارد و فعل مضارع بر زمان حال مستمر در آینده (ر.ک؛ السامرائی، ۲۰۰۷م، ج ۳: ۲۶۷ و ۲۸۰). بر مبنای این تقابل، نحوه ترکیب واحدهای معنایی در سازه دوم چنین تحلیل می‌شود: گوینده در آیه دو با فعل «تَعْبُدُونَ» می‌گوید پرستشی که شما در حال مستمر در آینده دارید، از من منتفی است. سپس در آیه چهار با فعل «عَبَدْتُمْ» می‌گوید پرستشی که شما در گذشته داشتید نیز از من منتفی است. از این سو، در آیه سه با فعل «أَعْبُدُ» می‌گوید پرستشی که من در حال مستمر در آینده دارم، از شما منتفی است. چون گوینده قبلاً هم نوع پرستش مخاطبان در زمان حال را و هم نوع پرستش آن‌ها در زمان گذشته را از خود نفی کرده، انتظار می‌رود وقتی در آیه سه، نوع

پرستش خود را در حال از مخاطبان نفی کرده، در آیه پنج نیز متقابلاً نوع پرستش خود در گذشته را نیز از آن‌ها نفی کند و بگوید «عَبَدْتُ». اما در آیه پنج، ناگهان دوباره گفته «أَعْبُدُ» و باز پرستش خود در حال را از مخاطبان نفی کرده است و این‌گونه یک انتظار ساختاری را شکسته، چون پرستش خود در گذشته را از مخاطبان نفی نکرده است. این انتظارشکنی نشان می‌دهد که گوینده در ساختار متن می‌گوید اینکه نوع پرستشی که من در زمان گذشته داشته‌ام، از شما منتفی است، اهمیتی ندارد. مهم این است که نوع پرستشی که اکنون دارم، از شما منتفی است. بنابراین، ساختار سوره در آیه پنج، به فعل «أَعْبُدُ» در آیه پنج معنایی بیشتر از همین فعل در آیه سه دارد. معنایی بیشتر از معنای لفظی این عبارت در آیه سه افزوده است؛ زیرا به لحاظ ساختاری، این فعل در آیه پنج، خواسته فعل «عَبَدْتُ» را در متن کنار بگذارد. در مجموع، تقابل فرعی «مضارع / ماضی» معنای پرستش را به مثابه کنشی در زمان حال مستمر در آینده و نیز کنشی در زمان گذشته توسعه داده است و معانی جزئی مذکور را به تقابل اصلی «پرستش گوینده / پرستش مخاطبان» افزوده است.

بر اساس سه تقابل فرعی، نحوه ترکیب عناصر زبانی در سازه دوم را می‌توان این‌گونه

خلاصه کرد:

آیه	بخش اول آیه	بخش دوم آیه
۲	نفی فعل پرستش در آینده از گوینده لَا أَعْبُدُ	اثبات فعل پرستش در زمان حال برای مخاطبان مَا تَعْبُدُونَ
۳	نفی صفت پرستنده بودن از مخاطبان وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ	اثبات فعل پرستش در زمان حال برای گوینده مَا أَعْبُدُ
۴	نفی صفت پرستنده بودن از گوینده وَلَا أَنَا عَابِدٌ	اثبات فعل پرستش در زمان گذشته برای مخاطبان مَا عَبَدْتُمْ
۵	نفی صفت پرستنده بودن از مخاطبان وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ	اثبات فعل پرستش در زمان حال برای گوینده مَا أَعْبُدُ

نکته قابل توجه در سازه دوم این است که گرچه جمله ﴿وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ﴾ در آیات دو و پنج تکرار شده است، اما نظر به ساختار متن، در آیه پنج، این جمله دلالتی بیشتر از همین جمله در آیه دو دارد. این جمله با دلالتی ظاهری در آیه دو می‌گوید: «صفت پرستندگی به سبک پرستش من در زمان حال، در وجود شما منتفی است»، اما همین جمله با دلالتی ساختاری در آیه پنج می‌گوید: «وقوع پرستش به سبک من در زمان آینده از سوی شما منتفی نیست، اما شما صفت پرستندگی به سبک من را در وجودتان ندارید. همچنین نوع پرستش من در گذشته اهمیتی ندارد، بلکه نوع پرستشی که اکنون دارم، اهمیت دارد». در مجموع، هر چهار آیه در سازه دوم، نوع پرستش گوینده را در تقابل با نوع پرستش کافران قرار می‌دهند. اما عملکرد سه تقابل جزئی «نفی / اثبات»، «ثبوت / حدوث» و «مضارع / ماضی» در این سازه، پرستش گوینده را از جهات مختلف در تقابل با پرستش کافران قرار می‌دهد و چگونگی تقابل میان پرستش گوینده و پرستش کافران را به‌طور دقیق توضیح می‌دهند.

نتیجه‌گیری

در سوره کافرون، سه ایده اولیه در قالب سه تقابل دوگانه موجب شکل‌گیری معنا در ساختاری منسجم شده‌اند: «تقابل میان گوینده مؤمن و مخاطبان کافر»، «تقابل میان پرستش به شیوه ایمان و پرستش به شیوه کفر» و «تقابل میان دین مبتنی بر ایمان و دین مبتنی بر کفر». این سه ایده اولیه که به‌وضوح خود را در متن نشان می‌دهند، می‌توانند طرح کلی حاکم بر معنای متن را نشان دهند تا پیچیدگی‌های ناشی از تکرار عناصر زبانی و جابه‌جایی‌های مکرر آن‌ها در ساخت جملات متنوع، در سایه این طرح کلی ساده شوند. تقابل اول در آیه یک، تقابل دوم در آیات دو تا پنج، و تقابل سوم در آیه شش، سه سازه اصلی متن را تشکیل داده‌اند و شکل‌گیری معنا را در ساختاری متشکل از مقدمه، پیام و نتیجه‌گیری امکان‌پذیر ساخته‌اند. عناصر زبانی سوره از روی محور جانشینی زبان برای ارائه سه تقابل معناساز مذکور انتخاب شده‌اند و آنگاه در محور همنشینی زبان به نحوی ترکیب شده‌اند که در سطوح واجی، واژگانی و نحوی، سه سازه متن را همزمان از هم تفکیک و با

هم ترکیب کرده‌اند. تقابل اول شامل تقابل بنیادین در ساختار متن است که در هر سه سازه حضور دارد. در این تقابل، دو واحد معنایی «گوینده مؤمن / مخاطبان کافر» در جمله‌بندی‌هایی متقارن دائماً مقدم و مؤخر شده‌اند و از طریق این جابه‌جایی، هر بار یکی از آن دو در تقابل با دیگری قرار گرفته است. اما در سازه پیام که خود از چهار آیه (۲ تا ۵) تشکیل شده، سه ایده دیگر مبتنی بر سه تقابل دو گانه دیگر، موجب شکل‌گیری معنا در آیات میانی سوره شده‌اند: «تقابل میان داشتن یک شیوه پرستش و نداشتن شیوه پرستش دیگر»، «تقابل میان پرستیدن به مثابه یک کنش زمانمند و پرستندگی به مثابه یک صفت ثابت»، و «تقابل میان پرستیدن در زمان حال و پرستیدن در زمان گذشته». تقابل اول در هر چهار آیه این معنا را ظاهر ساخته که هر یک از طرفین، پرستشی به شیوه خود و نه به شیوه طرف مقابل دارد. تقابل دوم در آیات دو و چهار این معنا را ظاهر ساخته که نه کنش پرستش به شیوه کافران، در آینده از گوینده مؤمن سر می‌زند و نه صفت پرستندگی به شیوه آن‌ها در وی وجود دارد. اما همین تقابل در آیات سه و پنج، یک بار به صراحت این معنا را ظاهر کرده که صفت پرستندگی به شیوه گوینده مؤمن در کافران وجود ندارد و یک بار به طور ضمنی این معنا را ظاهر ساخته که امکان وقوع پرستش به شیوه گوینده مؤمن در آینده برای کافران منتفی نیست، اما آن‌ها صفت پرستندگی به شیوه وی را ندارند. نهایت اینکه تقابل سوم در آیات دو و چهار، یک بار به طور صریح این معنا را ظاهر کرده که شیوه پرستش کافران در زمان حال و نیز در زمان گذشته از گوینده مؤمن منتفی است، اما همین تقابل در آیات سه و پنج به طور ضمنی این معنا را ظاهر کرده که شیوه پرستش گوینده مؤمن در زمان گذشته اهمیتی ندارد، بلکه صرفاً شیوه پرستش وی در زمان حال اهمیت دارد. بدین ترتیب، سه تقابل معناساز، معنایی کلی را که در کل سازه دوم جریان دارد، در قالب چهار سازه فرعی توسعه داده‌اند. برای تشکیل این چهار سازه فرعی، واحدهای دلالت‌گر متن از روی محور جانشینی زبان برای ارائه سه تقابل معناساز مذکور انتخاب شده‌اند و آنگاه در محور همنشینی زبان به نحوی ترکیب شده‌اند که این سه تقابل را در قالب چهار سازه فرعی با یکدیگر پیوند داده‌اند و از روابط درهم‌تنیده میان آن‌ها معانی متنوعی را تولید کرده‌اند. دو واحد معنایی «گوینده / مخاطبان» در ساخت این چهار

سازه مرتباً جابه‌جا شده‌اند و آیات میانی سوره را در الگویی از جمله‌بندی‌های متقارن تنظیم کرده‌اند.

آنچه که نظریه ساختارگرایی به طور ویژه بر شناخت ما از این متن می‌افزاید، این است که با ارائه طرحی تحلیلی که از زبان‌شناسی ساختارگرا برآمده، ما را راهنمایی می‌کند تا یافته‌های خود را از درک ایده‌های متن و نیز از تحلیل‌های زبان‌شناختی به گونه‌ای صورت‌بندی کنیم که بتوانیم ساختار معنایی حاکم بر این متن را تشخیص دهیم و درک کنیم که معنا در این متن در قالب چه ساختاری از کاربرد عناصر زبانی تنظیم شده است. بدین ترتیب، نظریه ساختارگرایی در مواجهه با یک متن ادبی به جای اینکه پرسد معنای این متن چگونه درک می‌شود، یا این متن چه معنایی می‌دهد، یا ویژگی‌های ادبی این متن چیست، می‌پرسد معنا در این متن با چه نظامی تشکیل شده است! این پرسشی است که نظریه ساختارگرایی را از دیگر نظریه‌های معناشناسی، تفسیری و نقد ادبی جدا می‌سازد. طبعاً در برابر هر متنی که در قالب یکی از ژانرهای ادبیات بر معنایی دلالت دارد، می‌توان این پرسش ساختارگرا را طرح کرد. نظر به حرکت پیشرونده‌ای که نظریه ساختارگرایی از جزء به کل دارد، پیشبرد این دیدگاه در مطالعه دیگر سوره‌های مکی می‌تواند به داده‌هایی در رابطه با هر یک از این سوره‌ها برسد که وقتی با هم جمع می‌شوند، ساختار حاکم بر شکل‌گیری معنا در پیکره سوره‌های مکی را نمایان می‌سازند؛ یعنی ساختاری کلی‌تر که سوره کافرون در عین حال که از اجزاء تشکیل‌دهنده آن است، بر طبق مناسبات حاکم بر آن شکل گرفته است. نتایجی که از تحلیل ساختار شکل‌گیری معنا در سوره کافرون حاصل شد، گام نخست برای حرکت به سوی این هدف ساختارگراست.

پی‌نوشت‌ها:

۱- در زبان عربی، فعل مضارع هم بر زمان حال و هم بر زمان آینده دلالت دارد، اما وقتی حرف نفی «لا» بر مضارع وارد می‌شود، آن را به زمان آینده اختصاص می‌دهد. در این سوره، «لا أعبُد» نفی استقبال است؛ یعنی در آینده نمی‌پرستم (ر.ک؛ الزمخشری، ۱۹۴۷م، ج ۵: ۸۰۸ و طباطبائی، ۱۳۸۷: ۶۴۳).

منابع

- ابن منظور، جمال‌الدین محمد. (بی‌تا). *لسان‌العرب*. ج ۵ و ۱۳. بیروت: دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع.
- احمدی، بابک. (۱۳۸۰). *حقیقت و زیبایی*. تهران: مرکز.
- _____ . (۱۳۸۱). *ساختار و هرمنوتیک*. تهران: گام نو.
- _____ . (۱۳۸۲). *ساختار و تأویل متن*. تهران: مرکز.
- اسکولز، رابرت. (۱۳۸۳). *درآمدی بر ساختارگرایی در ادبیات*. ترجمه فرزانه طاهری. تهران: آگه.
- السامرائی، فاضل صالح. (۲۰۰۷م). *معانی النحو*. ج ۱ و ۳. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- ایگلتون، تری. (۱۳۹۰). *پیش‌درآمدی بر نظریه ادبی*. ترجمه عباس مخبر. تهران: مرکز.
- بارت، رولان. (۱۳۷۰). *عناصر نشانه‌شناسی*. ترجمه مجید محمدی. تهران: الهدی.
- برسler، چارلز. (۱۳۸۹). *درآمدی بر نظریه‌ها و روش‌های نقد ادبی*. ترجمه مصطفی عابدینی فرد. ویرایش حسین پاینده. تهران: نیلوفر.
- تایسن، گیس. (۱۳۸۷). *نظریه‌های نقد ادبی معاصر*. ترجمه مازیار حسین‌زاده و فاطمه حسینی. ویرایش حسین پاینده. تهران: نگاه امروز/ حکایت قلم نوین.
- تودوروف، تزوتان. (۱۳۹۲). *بوطیقای ساختارگرا*. ترجمه محمد نبوی. تهران: آگه.
- چندلر، دانیل. (۱۳۸۶). *مبانی نشانه‌شناسی*. ترجمه مهدی پارسا. تهران: سوره مهر.
- دوسوسور، فردینان. (۱۳۹۲). *دوره زبان‌شناسی عمومی*. ترجمه کورش صفوی. تهران: هرمس.
- الزّمخشری، جارالله محمود. (۱۹۴۷م). *الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل*. ج ۴. بیروت: دار الکتب العربی.
- ژنت، ژرار. (۱۳۸۸). *ساخت‌گرایی و نقد ادبی؛ از ساخت‌گرایی، بساخت‌گرایی و مطالعات ادبی*. تهران: سوره مهر.
- سلدن، رامان. (۱۳۷۵). *نظریه ادبی و نقد عملی*. ترجمه جلال سخنور و سیما زمانی. تهران: پویندگان نور.

- سلدن، رامان و ویدوسون، پیتر. (۱۳۹۲). *راهنمای نظریه ادبی معاصر*. ترجمه عباس مخبر. تهران: طرح نو.
- سورن، آ.ام. پیتر. (۱۳۸۹). *مکاتب زبان‌شناسی نوین در غرب*. ترجمه علی محمد حق‌شناس. تهران: سمت.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۳). *نقد ادبی*. تهران: فردوس.
- صفوی، کورش. (۱۳۹۱). *آشنایی با زبان‌شناسی در مطالعات ادب فارسی*. تهران: علمی.
- طباطبایی، سید محمدحسین. (۱۳۸۷). *تفسیر المیزان*. ترجمه محمدباقر موسوی همدانی. قم: مؤسسه تبیان.
- علوی مقدم، مهیار. (۱۳۷۷). *نظریه‌های نقد ادبی معاصر (صورت‌نگاری و ساختار‌نگاری)*. تهران: سمت.
- کالر، جاناناتان. (۱۳۸۸). *بوطیقای ساخت‌گرا*. ترجمه کورش صفوی. تهران: مینوی خرد.
- _____ . (۱۳۹۰). *فردینان دوسوسور*. ترجمه کورش صفوی. تهران: هرمس.
- موران، برنا. (۱۳۸۹). *نظریه‌های ادبیات و نقد*. ترجمه ناصر داوران. تهران: نگاه.
- میر، مستنصر و عبدالرئوف، حسین. (۱۳۹۰). *مطالعه قرآن به منزله اثری ادبی*. ترجمه ابوالفضل حرّی. تهران: نیلوفر.
- ناظمیان، هومن. (۱۳۹۲). «پیوند فرم و ساختار با محتوا در سوره مبارکه تکویر». *مجله انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی*. ش ۲۷. صص ۹۷-۱۱۵.
- نتون، ایان ریچارد. (۱۳۹۲). «به سوی تفسیر مدرن سوره کهف؛ ساختار و نشانه‌شناسی». *مجله کتاب ماه دین*. ش ۱۸۷. صص ۱۵-۲۵.
- هارلند، ریچارد. (۱۳۸۶). *دیباچه‌ای تاریخی بر نظریه ادبی*. ترجمه بهزاد برکت. گیلان: دانشگاه گیلان.

